

مخالفت قوانین وضعی با اسلام

(ترجمه)

حزب التحریر، پیشتازِ راستین بوده و هرگز به اهلش دروغ نمی‌گوید. حزب التحریر از زمان تأسیس خود به نصیحت امت پرداخته و آن‌ها را به همکاری برای احیای زندگی اسلامی از طریق برپایی خلافت راشده دعوت کرده است، پس از آنکه بیش از صد سال پادشاهان جابر و ستم‌گر بالای ما درحالی‌که خلافت و خلیفه نداریم حاکمیت نمودند. حتی در این مدت، کفار استعمارگر حکام دست‌نشانده‌ای را بر سرزمین‌های اسلامی گماشتند که با قوانین و دستورالعمل‌های غربی حکومت کردند و آن‌ها را با ظلم و فساد خود به اجرا درآوردند. در نتیجه، مردم با آتش این قوانین که با عقیده و اسلام عزیز هم‌خوانی نداشت سوختند و به همین دلیل به جستجوی جدی و تلاش برای نجات از این مصیبت‌ها پرداختند و اکثریت امت به سمت اسلام و بازگشت به آن حرکت کردند، که این اقدام شان موجب پریشانی دشمنان مسلمانان و اسلام شد، لذا آنان با شیطنت خود دست به ایجاد تغییرات ظاهری و بی‌ارزش در برخی از قوانین وضعی زدند و آن‌ها را اسلامی نامیدند، در حالی‌که این قوانین هیچ‌گونه سازگاری با اسلام نداشت. دشمنان اسلام بر این باور بودند که این تغییرات ظاهری و بی‌ارزش می‌تواند مردم را فریب داده و آن‌ها را از حرکت به سمت دستور و قانون اسلامی واقعی که در دولت خلافت راشده تطبیق می‌گردد باز دارد.

سه جهت در این فریب و گمراهی سهم داشتند:

اول- دولت‌های کافر استعمارگر: این دولت‌ها از حرکت مردم به سمت اسلام و حکومت اسلامی به وحشت افتادند، به خصوص پس از آن که مردم رنج‌های نظام‌های کفر را که شامل نظام‌های جمهوری، نظام‌های دموکراتیک و سکولار بود، تجربه کردند. بنابراین، افراد با تجربه حکام کافر بر این صدد شدند که باید با فریب و گمراهی، قوانین سکولار را به گونه‌ای نمایش دهند که گویی اسلامی است و با ایجاد تبلیغات رسانه‌ای این امر را تأیید نمایند.

دوم- افراد تحت تأثیر فرهنگ غربی: این افراد به سرعت به جدایی دین از زندگی به روش غربی پرداختند و تلاش کردند عموم مردم را گمراه کنند که گویا جدایی دین از سیاست، دین را از آسیب‌ها، تحریفات و دروغ‌های سیاست حفظ می‌کند. در حالی‌که آنان فراموش کردند یا خود را به فراموشی زدند که سیاست در اسلام به معنی اداره امور امت بر اساس احکام شرع است و دین سیاست را تنظیم و کنترل نموده و هیچ تفاوتی بین احکام دین اسلام وجود ندارد. لذا در سلام هیچ جدایی بین احکام وجود نداشته، بلکه همه‌ی آن‌ها به صورت کامل الزام به پیروی دارند.

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ [نور: 2]

ترجمه: و نماز را برپا دارید.

﴿وَأَنَّ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ [مائده: 49]

ترجمه: و در میان آنان طبق آنچه الله نازل کرده است حکم کن.

سوم- حرکت‌های اسلامی: یکی از جهت‌های که به پیکر اسلام ضربه زد حرکت‌های اسلامی بودند که با غرب کافر و سکولارها هم‌رکاب شدند تا رضایت آن‌ها را جلب نمایند، غافل از این که اگر کسی برای جلب رضایت مردم بر الله سبحانه و تعالی پشت کند، از مردم چیزی جز عواقب بد و جز خشم الله سبحانه و تعالی را به دست نمی‌آورد. رسول الله صلی الله علیه وسلم به روایتی که ابن الجعد در مسند خود از عائشه رضی الله عنها روایت شده است فرموده است:

«مَنْ أَرْضَى النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ، وَكَلَّهُ اللَّهُ إِلَى النَّاسِ، وَمَنْ أَسَخَطَ النَّاسَ بِرِضَا اللَّهِ كَفَأَهُ اللَّهُ النَّاسَ»

ترجمه: کسی که مردم را به خشم الله (متعال) راضی کند الله آن را به مردم واگذار می‌کند و کسی که مردم را برای رضای الله متعال به خشم بیاورد، الله متعال آن را از مردم کفایت می‌کند.

این سه جهت، نقش مهمی در ترویج دساتیر و قوانین کفر در سرزمین‌های اسلامی داشته‌اند و در ایجاد نمای ظاهری اسلامی جلوه دادن برای برخی از این قوانین نقشی کلیدی ایفا کردند که از جمله بارزترین این قوانین می‌توان به قانون اساسی ایران و مصر اشاره کرد. خمینی قانون اساسی ایران را به مردم به عنوان یک قانون اسلامی معرفی کرد و نیز اخوان المسلمین و سلفی‌ها قانون اساسی مصر را اسلامی معرفی کردند که هر دو مورد با تبلیغات رسانه‌ای و حرکت‌های ملی و هم‌چنان ایجاد ذهنیت‌های بین‌المللی همراه بود تا مردم را فریب داده و طوری جلوه دهند که قوانین ایران و مصر اسلامی هستند.

در ادامه، برخی از مواردی که این قوانین به‌طور آشکار با اسلام و احکام آن مغایرت دارند، بررسی می‌شود:

1. منشأ مشروعیت قانون: در این دساتیر، مشروعیت از مردم گرفته می‌شود نه از کتاب الله و سنت رسولش. این دساتیر با عبارت‌هایی مانند «مردم منبع قدرت هستند» بیان می‌کنند که مشروعیت از مردم گرفته می‌شود و به اراده آن‌ها بستگی دارد. لذا مشروعیت دستور به نظرسنجی مردم گذاشته می‌شود و وقتی رأی اکثریت را حصول نکرد یک کمیته جدیدی تأسیس شده تا دستوری جدیدی را نظر سنجی جدید مردم وضع نمایند تا رأی اکثریت را جلب کند. پس واضحاً معلوم می‌شود که این گونه دستورها مشروعیت خود را از مردم می‌گیرد نه از وحی (کتاب و سنت) که این خود یک گمراهی آشکاری است؛ زیرا حاکمیت بخشیدن به دستوری که مشروعیت خود را از کتاب و سنت نگرفته باشد یک حکم طاغوتی است. چنانچه الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ

أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [نساء: 60]

ترجمه: آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتابهای آسمانی که) بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده‌اند، ولی می‌خواهند برای داورى نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با این‌که به آن‌ها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. اما شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند، و به بیراهه‌های دور دستی بیفکند.

2. آیا حاکمیت از آن مردم است یا از آن شریعت؟ در اسلام، حاکمیت از آن شریعت است نه مردم. مکلفیت این است که بر اساس آنچه الله سبحانه و تعالی نازل کرده است حکم شود، نه بر اساس هوا و خواست مردم. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ﴾ [مائده: 49]

ترجمه: و در میان آنها (اهل کتاب) طبق آنچه الله متعال نازل کرده، داوری کن! و از هوس‌های آنان پیروی مکن! و از آنها برحذر باش، مبادا تو را از بعض احکامی که الله متعال بر تو نازل کرده، منحرف سازند!

و سیر و حرکت مردم بر اساس خواست‌های خودشان فساد بزرگی است. هم‌چنان الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾ [مؤمنون: 71]

ترجمه: و اگر حق از هوس‌های آن‌ها پیروی کند، آسمان‌ها و زمین و همه کسانی که در آن‌ها هستند تباه می‌شوند!

بلکه لازم است که مطابق به احکام شریعت که الله سبحانه و تعالی به محمدصلی الله علیه وسلم نازل کرده حرکت صورت گیرد. و الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ﴾ [قصص: 50]

ترجمه: و آیا گمراه‌تر از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته، کسی پیدا می‌شود؟!

در اسلام، واجبات و مستحبات و نیز محرمات و مکروهات و مباحات وجود دارد، که همه این‌ها در احکام شرعی بیان شده‌اند. و بالای مردم و رهبران آن‌ها واجب است که تابع این احکام باشند و از آن پیروی کنند، نه این که طبق میل و هوای خود قانون‌گذاری کنند. والله متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِّن رِّزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِّنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ آلله أذن لكم أم على الله تفترون﴾ [یونس: 59]

ترجمه: بگو: آیا روزی‌هاری را که الله (سبحانه و تعالی) بر شما نازل کرده دیده‌اید، که بعضی از آن را حلال و بعضی را حرام نموده‌اید؟! بگو: آیا الله به شما اجازه داده، یا بر الله افترا می‌بندید (و از پیش خود، حلال و حرام می‌کنید!؟)

و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتِكُمُ الْكُذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لَّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ

الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾ [نحل: 116]

ترجمه: به خاطر دروغی که بر زبان‌تان جاری می‌شود (و چیزی را مجاز و چیزی را ممنوع می‌کنید)، نگویید: این حلال است و آن حرام، تا بر الله افترا ببندید به یقین کسانی که به الله دروغ می‌بندند، رستگار نخواهند شد.

این آیات نصوصی هستند که به صراحت بیان می‌دارند که تحلیل و تحریم و تشریح همه احکام از جانب الله سبحانه و تعالی بوده نه از جانب مردم.

این موضوع با مسئله سلطه (قدرت اجرایی) متفاوت است؛ زیرا سلطه از آن امت است، یعنی امت است که حاکم خود را بر اساس احکام شرعی انتخاب می‌کند. تفاوت میان سلطه و حاکمیت این است که قانون‌گذار احکام، از جمله قانون اساسی و قوانینی که حلال و حرام، مجاز و ممنوع را تعیین می‌کند، صاحب حاکمیت است. اما مجری این احکام که به آن پایبند است و مردم را نیز به آن پایبند می‌سازد، صاحب سلطه است. بنابراین، حاکمیت از آن شریعت است و سلطه از آن امت.

این قوانین اساسی که حاکمیت را از آن مردم می‌دانند، به مردم اجازه می‌دهند تا قانون‌گذاری کنند و حلال و حرام را تعیین نمایند. برای یک مسلمان کافی است که این آیه را بخواند:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتَكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾ [نحل: 11]

ترجمه: به خاطر دروغی که بر زبان‌تان جاری می‌شود (و چیزی را مجاز و چیزی را ممنوع می‌کنید)، نگویید: این حلال است و آن حرام تا بر الله افترا ببندید به یقین کسانی که به الله دروغ می‌بندند، رستگار نخواهند شد.

همین آیه کافی است تا بدن مسلمان از خطری که در جعل حاکمیت برای مردم به جای شریعت نهفته است بلرزد؛ زیرا این نوعی افترا بر الله سبحانه و تعالی در تشریح است و نتیجه آن خسران و عدم موفقیت است و این امر سبب رسوایی در دنیا و عذابی دردناک در آخرت خواهد شد، که این همان خسران آشکار است.

3. آیا دموکراسی که به قانون اساسی نسبت داده می‌شود، از اسلام است یا اینکه عقیده‌ای کفری است که با اسلام در تضاد است؟

دموکراسی به معنای مراجعه به نظر مردم است؛ به طوری که رأی اکثریت، به زعم آنان، حق محسوب می‌شود. بنابراین، اکثریت در نظام حکومت، اقتصاد، اجتماع، روابط بین‌الملل و تمامی امور دیگر، قوانین را تعیین می‌کند. تشریح به معنای حلال و حرام کردن است، پس منع و اجازه دادن و سایر اوامر و نواهی به معنای حلال و حرام کردن هستند.

اما در اسلام، حق با نصوص شرع تعیین می‌شود نه با تعداد مردم. حتی ممکن است اکثریت بر باطل توافق کنند، زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنْ تَطَعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾ [انعام: 116]

ترجمه: اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه الله گمراه می‌کنند؛ (زیرا) آن‌ها تنها از گمان پیروی می‌نمایند، و تخمین و حدس (واهی) می‌زنند.

دموکراسی همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، به رأی اکثریت اعتماد می‌کند، در حالی که در شرع اسلامی، حلال و حرام کردن تنها به الله متعال در کتابش و سنت رسولش محدود است. اکثریت و اقلیت باید این قوانین را بپذیرند و به آن عمل کنند و نه این که بر اساس میل و هوس خود از آن انتخاب کنند. همان‌طور که حلال و حرام کردن تنها مختص الله متعال است، تعیین حق و باطل، خیر و شر، معروف و منکر و زیبا و زشت نیز تنها برای الله متعال است، زیرا اوست که به حق حکم می‌کند، چنان که می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَفْضُ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ﴾ [انعام: 57]

ترجمه: حکم و فرمان، تنها از آن الله است! حق را از باطل جدا می‌کند، و او بهترین جداکننده (حق از باطل) است.

در حالی که پیروان دموکراسی می‌گویند: دین در این مسائل دخالتی ندارد و تشریح (حلال و حرام کردن) به اکثریت تعلق دارد، نه به الله! این‌گونه کسانی که دموکراسی را به عنوان عقیده خود می‌پذیرند و قوانین وضعی نیز می‌گویند که نظام بر اصول دموکراسی

استوار است. ما نمی‌توانیم مسلمانی عاقل را تصور کنیم که حلال و حرام کردن را از صلاحیت انسان‌ها بدانند، نه به پروردگار انسان‌ها؛ زیرا اوست که خالق است و می‌داند چه چیزی به حال مخلوقاتش صلاح است. الله سبحانه تعالی می‌فرماید:

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ [ملک: 14]

ترجمه: آیا آن کسی که موجودات را آفریده از حال آن‌ها آگاه نیست؟! در حالی که او (از اسرار دقیق) باخبر و آگاه است.

4- آیا آزادی‌هایی که در این قوانین اساسی ذکر شده‌اند (آزادی عقیده، آزادی بیان، آزادی مالکیت و آزادی فردی) از سوی اسلام تأیید است و یا در تضاد با اسلام هستند؟ این قوانین اساسی آزادی را به عنوان یک حق، در اندیشه، عقیده و اقامت می‌بینند و آزادی فردی را یک حق طبیعی می‌دانند که حفظ‌شده و غیرقابل تعرض است! برخی معتقدند که "آزادی فردی در جایی پایان می‌یابد که آزادی دیگران آغاز می‌شود"، اما این کافی نیست و این نظر فقط در محدوده مباحات معتبر است. اگر واژه آزادی بدون هیچ محدودیتی رها شود، به هرج و مرج و بی‌نظمی منجر می‌شود. در متون شرعی اسلام، واژه "آزادی" در مقابل "بندگی" استفاده شده است، اما در دیدگاه غربی‌ها یا سکولارها که معتقد به جدایی دین از امور زندگی هستند. آزادی فردی به این معناست که فرد می‌تواند هر گونه که می‌خواهد عمل کند، از جمله در مسائل روابط جنسی نظیر زنا و اعمال مشابه، به شرطی که این عمل ناشایست با رضایت طرفین باشد! آزادی عقیده نیز به این معناست که مسلمان حق دارد دین خود را تغییر دهد و به دین دیگری یا به بی‌دینی بپیوندد! آزادی بیان به این معناست که فرد می‌تواند به ذات الهی، قرآن کریم و مقدسات هتک حرمت کند، چنان‌که اکنون در غرب شاهد آن هستیم! آزادی مالکیت نیز به این معناست که فرد می‌تواند از طریق قمار، ربا و مالکیت شراب، خوک و خود مرده کسب مالکیت کند.

اما در اسلام احکام شرعی وجود دارد و انسان آزاد به معنای متداول نیست، بلکه مقید به احکام شرعی است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ [احزاب: 36]

ترجمه: هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که الله و رسولش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان الله) داشته باشد.

از آنجا که قانون اساسی، قراردادی است که شکل حکومت در هر کشوری را مشخص و آشکار می‌کند، در اینجا لازم می‌دانم خطوط کلی درباره شکل حکومت در اسلام از دیدگاه خود بیان کنم تا به تفاوت نظام اسلام با سایر نظام‌ها اشاره شود.

اولاً: نظام حکومت در اسلام، خلافت است که ریاست عمومی برای تمامی مسلمانان در دنیاست، برای اجرای احکام شرعی اسلامی و گسترش دعوت اسلامی به جهان. برپایی خلافت بر تمامی مسلمانان در سراسر جهان واجب است و کوتاهی در این امر از بزرگ‌ترین معاصی است که الله سبحانه و تعالی به شدیدترین عذاب مجازات خواهد کرد. دلیل وجوب برپایی خلافت از قرآن، سنت و اجماع است؛ از قرآن، فرمان الله به رسولش ﷺ برای حکمرانی بر مسلمانان بر اساس آنچه که الله نازل کرده، که به صورت قطعی صادر شده است. الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾ [مائده: 49]

ترجمه: در میان آن‌ها (اهل کتاب) طبق آنچه الله (سبحانه و تعالی) نازل کرده، داوری کن! و از هوس‌های آنان پیروی مکن! و از آنها برحذر باش، مبادا تو را از بعض احکامی که الله (سبحانه و تعالی) بر تو نازل کرده، منحرف سازند!

از سنت، حدیثی است که مسلم از طریق نافع روایت کرده است که ابن عمر گفت شنیدم که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

«مَنْ خَلَعَ يَدًا مِنْ طَاعَةٍ، لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا حُجَّةَ لَهُ، وَمَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»

ترجمه: هر که دست از اطاعت کشید، روز قیامت بدون هیچ حجتی الله را ملاقات خواهد کرد و هر که بمیرد و بیعتی بر گردنش نباشد، به مرگ جاهلی مرده است.

اجماع صحابه نیز بر لزوم برپایی خلیفه پس از وفات رسول الله ﷺ استوار است، پس از آن ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان، سپس علی و بعد از آن‌ها خلفای دیگری آمدند، رضوان الله علیهم اجمعین.

ثانیاً: نظام حکومت در اسلام با دیگر نظام‌ها و با واقعیتی که در آن زندگی می‌کنیم تفاوت دارد، به عنوان مثال:

- در رأس حکومت، شورای سیادت، نهاد ریاست جمهوری، دیوان پادشاهی یا دیوان امیری وجود ندارد؛ بلکه خلیفه و معاون تفویض و معاون اجرائی وجود دارند. خلیفه پس از عقد بیعت خود به طور خودکار به حکومت می‌رسد؛ در حالی که معاونان با تفویض خلیفه به قدرت می‌رسند. رسول الله ﷺ رئیس دولت بود و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما وزیرانش بودند.

- حکمرانی در ولایت‌ها متمرکز است و اداره غیر متمرکز است، به این معنا که والی را خلیفه منصوب می‌کند و والی به طور خود مختار با انتخابات به قدرت نمی‌رسد.

- در اسلام هیچ مسئول، حتی خلیفه، دارای مصونیت نیست. همه افراد تابع قضاوت دولت هستند که شامل سه نوع قضاوت است: دادگاه‌ها برای حل اختلافات بین مردم، دادگاه حسبه برای رفع تجاوزات به اموال عمومی، و دادگاه مظالم برای رفع ظلم دولت بر مردم و رسیدگی به شکایات مردم از دولت وجود دارد. خلیفه تابع قاضی مظالم است و باید به حکم شرع که صادر می‌شود گردن نهد. این نظام از نظام ریاست جمهوری امریکا برتر است، زیرا در آنجا رئیس‌جمهور توسط کنگره محاکمه می‌شود نه توسط محکمه. نمایندگان کنگره بی‌طرف نیستند و به حزب رئیس‌جمهور تعلق دارند و به نفع او گرایش دارند. ما شاهد بودیم که چگونه کنگره نتوانست ترامپ را دو بار محکوم کند، با وجود این که او قانون اساسی را نقض کرده بود.

- مجلس امت برای مشورت و محاسبه است، نه برای تصویب احکام با اکثریت مانند نظام دموکراتیک که غیرمسلمانان نیز می‌توانند عضو آن شوند تا از ظلم حاکمان نسبت ایشان و یا به خاطر سوء اجرای اسلام یا فقدان خدمات، شکایت کنند. اعضای آن توسط امت انتخاب می‌شوند، زیرا آن‌ها وکلای مردم در ابراز نظرات هستند.

از الله سبحانه تعالی مسئلت داریم که این امت را عزت داده و با برپایی خلافت راشده دوم بر منہاج نبوت یاری فرماید و قانون اساسی اسلامی را اجرا نماید، تا اسلام و اهل آن عزت یابند و کفر و اهل آن خوار شوند!

نویسنده: فارس منصور - ولایه عراق

31 اگست 2024 م.

مترجم: مصطفی اسلام